

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی تمایز دیدگاه شیخ انصاری و آخوند خراسانی

نسبت به فرمایش مرحوم آخوند خراسانی این نکته را هم عرض کنیم و بعد وارد فرمایش مرحوم محقق نائینی شویم و آن این است که بالأخره مرحوم آخوند بعد از اینکه یقین را در این روایات استصحاب یقین مرآت قرار داد، مرآت برای آثار متیقن و باز ملاک برای اسناد نقض به یقین را اتحاد متعلق یقین و شک قرار داد. مرحوم آخوند در بعضی از تعابیر تصریح کرد که اینجا مسئله‌ی کنایه مطرح است. نکته‌ای که وجود دارد تعبیر آخوند این بود که «فإن قوله لا تنقض اليقين ظاهراً عرفاً و کنایه عن لزوم البناء بترتب آثار المتیقن» بالأخره ایشان هم مسئله‌ی متیقن را مطرح کرده، یعنی هم مرحوم شیخ و هم مرحوم آخوند قبول دارند که یک جوری باید پای متیقن را به میدان بیاوریم و این لا تنقض اليقين را جدای از متیقن و آثار متیقن نمی‌شود معنا کرد. آن وقت فرق چه می‌شود؟ چرا مرحوم شیخ تفصیل دادند بین شک در مقتضی و شک در رافع؟ و مرحوم آخوند فرمودند شکی وجود ندارد با اینکه هر دو بزرگوار پای متیقن را به میدان می‌آوردند، فرق در این است که به نظر رسیده و عرض می‌کنیم ولو نکات دیگری هم در فرق بین نظر آخوند و نظر شیخ بیان کردیم، اما وقتی به اواخر کلام مرحوم آخوند می‌رسیم گویا آرام آرام با مرحوم شیخ همراه می‌شود.

فرق بین این مطلب آخوند و شیخ این است که مرحوم شیخ می‌فرماید از اول کلمه‌ی یقین مجازاً در متیقن استعمال شده، آخوند می‌گوید نه! یقین در خودش استعمال شده، کنایه از ترتیب آثار متیقن است و اینجا فرق بین مجاز و کنایه روشن می‌شود. در کنایه می‌گویند ذکر لازم و اراده ملزوم یا ذکر ملزوم و اراده‌ی لازم است. در مجاز لفظ اصلاً در معنای دیگری استعمال می‌شود، در کنایه لفظ در معنای خودش استعمال می‌شود اما لازم آن معنا یا ملزوم آن معنا اراده می‌شود. وقتی شما می‌گوئید زید کثیر الرماد، این در معنای خودش استعمال شده، از اول نمی‌آئید این کثیر الرماد را در یک معنای دیگری استعمال کنید، اما در مجاز از اول «رأیت اسداً» این اسد در رجل شجاع استعمال می‌شود، آن وقت اگر ما حرف شیخ را بزنیم بگوئیم یقین استعمال شده در متیقن، باید تمام خصوصیات متیقن اینجا محفوظ و ملحوظ باشد. اگر متیقن متیقنی است که شامل شک در مقتضی نمی‌شود می‌گوئیم باید این را بپذیریم، اما اگر گفتیم یقین کنایه از ترتیب آثار متیقن است باز می‌توانیم بگوئیم هر جا یقین باشد، چه در شک در مقتضی و چه شک در رافع.

به نظر ما یکی از فرق‌های مهم بین مجاز و کنایه همین است، درست است وقتی آقایان می‌خواهند فرق را بیان کنند می‌گویند در مجاز، لفظ در یک معنای دیگری استعمال می‌شود ولی در کنایه لفظ در خود آن معنا و در معنای خودش استعمال می‌شود. اما از همین فرق در ما نحن فیه یک فرق دیگری هم می‌توانیم به خوبی به دست بیاوریم، اگر لفظ یقین مجازاً در متیقن استعمال شود باید همه‌ی خصوصیات متیقن مورد نظر واقع شود و اگر گفتیم متیقن طوری است که باید مقتضی در آن باشد و اقتضا در آن

باشد، روایت را فقط می‌گوئیم مربوط به شک در مقتضی است. اما اگر گفتیم یقین کنایه از ترتیب آثار متیقن است اینجا دیگر لزومی ندارد که تمام خصوصیات این معنای کنایی در این روایت مورد نظر باشد، پس معنای مجازی تمام خصوصیاتش باید مورد نظر باشد اما معنای کنایی اینطور نیست.

در معنای کنایی چون لفظ در خودش استعمال شده می‌گوئیم لا تنقض الیقین، هر جا یقین باشد، هم در شک در مقتضی یقین هست و هم در شک در رافع یقین است.

نکته: کسانی که قائل به تفصیل بین شک در مقتضی و شک در رافع هستند، آنطوری که امام در رساله‌ی استصحابشان فرمودند اینها سه تقریب و سه بیان برای اثبات مدعایشان دارند، یک تقریب در کلام خود شیخ است و تقریب دوم در آن اشکالی که مرحوم آخوند بیان کرد و گفتیم آخوند فرموده این ادق از استدلال شیخ است که در بحث گذشته گفتیم.

دو تقریب دیگر باقی می‌ماند؛ یکی تقریبی که مرحوم محقق نائینی دارد که ایشان هم مسلک با شیخ است، می‌فرماید استصحاب از این روایات عامه استفاده می‌شود که فقط در شک در رافع حجیت دارد و دیگری تقریب مرحوم محقق همدانی صاحب کتاب مصباح الفقیه است، این دو را هم بیان کنیم و بعد هم نظر مرحوم امام و بزرگان دیگر را هم ذکر می‌کنیم ان شاء الله تا بحث کامل شود.

دیدگاه محقق نائینی

حالا کلام مرحوم نائینی را بگوئیم و بعد اشکال مشترک بین نائینی و شیخ را باید ذکر کنیم و ان شاء الله به نتیجه برسانیم. مرحوم نائینی همین نظریه شیخ را دارد، اما می‌فرماید کلمه‌ی یقین مراد آن صفت قائمه‌ی به نفس نیست! وقتی مولا می‌گوید لا تنقض الیقین مراد از یقین این نیست که آن یقین نفسانی خود را نگه دار، نقض نکن، نشکن، برای اینکه به مجرد ورود شک آن یقین نفسانی خود به خود شکسته شده است. مراد از یقین آثار و احکام شرعی‌ای که مترتب بر یقین موضوعی هم هست نیست! یعنی اگر ما برای یقین یک آثار و احکامی در شریعت داریم مراد اینها هم نیست بلکه این لا تنقض الیقین بالشک مراد از یقین آثار مترتبه‌ی بر متیقن است، وقتی یقین آن یقین نفسانی نشد، وقتی آثار بر خود یقین نشد می‌فرماید مراد آثار مترتبه بر متیقن است، به عبارت دیگر ما یستتبع الیقین یعنی آنچه که یقین مستتبع اوست، شما وقتی یقین به یک چیزی پیدا می‌کنید، می‌آئید بر آن متیقن آثاری را بار می‌کنید نه بر این یقین‌تان اثر بار کنید، یقین پیدا می‌کنید زید عادل است، می‌گوئیم اثر این یقین چیست؟ این است که شهادتش را قبول می‌کنید، اثر این یقین این است که پشت سرش نماز می‌خوانید، عدالت که شد متیقن، اثر متیقن را بار می‌کنید، پس یقین یعنی آنچه که یقین مستتبع اوست وقتی می‌آید آن هم می‌آید، آنچه که به دنبال یقین هست، شما تا یقین ندارید زید عادل است نه پشت سرش نماز می‌خوانید و نه شهادتش را قبول می‌کنید، اما وقتی یقین پیدا کردید زید عادل است بر این یقین اثر بار می‌کنید ولی این اثر بر نفس الیقین نیست بلکه بر خود متیقن است، آثار مترتبه بر متیقن است.

مرحوم نائینی می‌فرماید مراد از این یقین ما یستتبع الیقین است، بعد می‌فرمایند «من الجری علی ما یقتضی المتیقن» جری یعنی عمل، عمل خود را بر وفق متیقن قرار بدهم.

باز در ادامه بحث می‌فرمایند ما در روایات لا تنقض العلم نداریم، لا تنقض القطع نداریم، لا تنقض الیقین داریم، چرا؟ برای اینکه یقین در این روایات آمده و نقض اضافه‌ی یقین شده به اعتبار همین است، شما وقتی می‌گوئید من علم دارم یا قطع دارم، این اثر عملی برایش مترتب نیست، شما در علم می‌گوئید برای من معلوم است، یعنی این امر برای من تمام الانکشاف دارد و منکشف است. در قطع یعنی من حیرتی ندارم، علم در مقابل جهل است و قطع در مقابل حیرت است، وقتی می‌گوئید من قاطع، یعنی من تزلزلی ندارم، اما کلمه‌ی یقین در جایی استعمال می‌شود که یک آثاری را به دنبال خودش دارد، می‌گوید من یقین دارم این خون

است، وقتی یقین دارم دیگر دست به آن نمی‌زنم و اجتناب می‌کنم، مرحوم نائینی می‌فرماید علت اینکه در روایات آمده «لا تنقض الیقین» ولی نفرموده «لا تنقض العلم و لا تنقض القطع» همین است که یقین مستتبع یک آثار عملی است اما علم و قطع مستتبع یک آثار عملی نیست.

نکته سوم در کلام نائینی این است که می‌فرماید مراد از لا تنقض «بقاء ما کان و دوام ما ثبت» نیست، یک وقتی هست که کسی می‌گوید این لا تنقض الیقین، یعنی مولا می‌خواهد بگوید آنچه بوده باقی است، آنچه که قبلاً ثابت بوده دائمی است، نائینی می‌فرماید اگر ما لا تنقض الیقین را اینطور معنا کنیم، از آن حکم واقعی به دست می‌آید، تشبیه می‌کنند مثل اینکه پیامبر^ع فرمود «حلال محمد حلالٌ إلى يوم القيامة و حرامه حرامٌ إلى يوم القيامة» اگر بگوئیم مراد از لا تنقض یعنی آنچه بوده همیشه هست، می‌فرماید این هم نیست، در مقام بیان حکم واقعی نیست و همچنین باز می‌فرمایند کسی خیال نکند از لا تنقض حرمت تکلیفی نقض استفاده می‌شود! بگوئیم لا تنقض الیقین؛ حرام است شما یقین خود را نقض کنی، برای اینکه این روایات استصحاب در استحباب و غیر الزامیات هم به کار برده می‌شود، نمی‌شود بگوئیم این «لا» در اینجا دلالت بر حرمت دارد. پس این لا تنقض چیست؟ می‌فرماید بقاء الجری العملی علی وفق المتیقن، لا تنقض الیقین یعنی آنچه که یقین به دنبال خودش دارد، از او رفع ید نکن، یعنی از آثار مترتبه بر متیقن دست بردار.

اساس استدلالشان را اینجا بیان می‌کنند و می‌فرمایند ادعای ما (نائینی) این است آنجایی که متیقن اقتضای بقاء دارد، نقض این آثار صدق می‌کند، اما آنجایی که متیقن اقتضای بقاء ندارد خود به خود ملحوظ است، نه اینکه کسی او را نقض کند، اساس استدلال نائینی اینجاست؛ پس مرحوم نائینی اول تکلیف یقین را روشن کرد، مراد از یقین صفت نفسانیه یقین نیست، مراد آثار مترتبه بر خود یقین من حیث هو یقین نیست. مراد آثار مترتبه بر متیقن است که اسمش را گذاشت موافقت عملی با آثار متیقن.

بعد می‌فرمایند حالا که یقین اینطور معنا شد نقض یقین به این معنا که می‌گوئیم از آثار متیقن دست بردار، این کجا نقضش صدق می‌کند؟ جایی که متیقن خودش اقتضای بقاء داشته باشد، اما جایی که اقتضای بقا ندارد صدق نمی‌کند می‌فرمایند اگر یک متیقنی عمرش فقط سه روز است، روز چهارم خود به خود نقض می‌شود و در روز چهارم اگر کسی بگوید اثر این متیقن را نقض نکن به او می‌خندند، خود به خود از بین رفته، آنجایی که متیقن باقی است.

یک تعبیری در اینجا دارند؛ این تعبیر در ذهن‌تان بماند چون بعداً امام به این تعبیر نائینی هم می‌خواهد اشکال کند، نائینی یک ضابطه‌ای می‌دهد و می‌فرماید ملاک صدق نقض در این لا تنقض الیقین این است که در زمان لاحق متیقن ما متعلق آن یقین زمان سابق هم باشد، لو خلی و طبعه، یعنی اگر چیزی و مانعی نیاید همانطوری که یقین در سابق به حدوث تعلق پیدا کرده الآن هم در زمان لاحق تعلق پیدا کند، اما جایی که می‌گوئیم اگر این شک هم نبود عمر متیقن تمام شده و دیگر موردی برای نقض باقی نمی‌ماند.

پس نائینی اول یک معنایی می‌کند «الجری العملی علی وفق المتیقن» یقین به این معناست، بعد هم می‌گوید یقین به این معنا نقضش فقط در متیقنی است که اقتضای بقا دارد، لذا روایت فقط شک در مقتضی را، یعنی در آنجایی که مقتضی ثابت است و شک در رافع داریم شامل می‌شود ولی شک در مقتضی را دلالت ندارد.

آخرین مطلبی که نائینی دارد جواب از این اشکال است؛ مستشکلین می‌گویند جناب نائینی ما قبول داریم کلمه نقض اگر بخواهد صدق کند جایی است که متیقن اقتضای بقا دارد، این را قبول داریم، کلمه‌ی نقض ظهور در این معنا دارد را هم قبول داریم، اما کلمه‌ی یقین هم ظهور در عموم دارد، یقین به هر چیز است، چه اقتضای بقا دارد چه ندارد! ما در اینجا دو ظهور داریم؛ شما فقط می‌آید ظهور نقض را می‌گیرید اما ظهور یقین را کنار می‌گذارید، چرا؟

نائینی دو جواب می‌دهد:

1) جواب اول این است که نه، همان حرفی که در کلام شیخ بود که خصوصیت فعل قرینه می‌شود برای تقييد در متعلق، می‌گویند چون نقض به یقین تعلق دارد، یقین متعلق نقض است از شئون این کلمه است. این خودش در کلام چیزی نیست و مربوط به این است، هر تفصیلی را جلوی این آوردی شامل این هم می‌شود. اگر گفتیم نقض ظهور در متیقنی دارد که اقتضای بقا دارد قرینه می‌شود که یقین هم منحصر به همین باشد.

2) جواب دوم، نائینی می‌گوید حالا اگر کسی این قاعده را از ما قبول نکند می‌گوید دو تا ظهور در روایت است؛ 1) نقض ظهور دارد در متیقنی که اقتضای بقا دارد 2) لفظ یقین ظهور در عمومیت دارد، یقین چه متیقنش اقتضای بقا داشته باشد و چه نداشته باشد، نائینی می‌گوید این دو ظهور با هم تعارض می‌کنند. تعارض که کردند آنکه مشکل پیدا می‌کند شک در مقتضی است، چون در شک در رافع که با هم دعوا ندارند، در شک در رافع هر دوی‌شان می‌گویند استصحاب جاری است، در نتیجه فقط در شک در مقتضی با هم دعوایشان می‌شود، پس دیگر این استصحاب دلیل نمی‌شود.

جواب دوم این است که اگر کسی این جواب اول را قبول نکند، نائینی می‌فرماید بالأخره دو تا ظهور است، کلمه نقض ظهور دارد در اینکه باید در شک در رافع باشد، ظهور در این دارد که باید متیقن اقتضای بقا داشته باشد، این کلمه نقض و ظهور آن. کلمه‌ی یقین هم عمومیت دارد و می‌گوید یقین خواه متیقنش اقتضای بقا داشته باشد یا نداشته باشد! نائینی می‌فرماید این دو ظهور با هم تعارض می‌کنند، تعارضاً تساقطاً، اما در چه چیز تساقطاً؟ در مورد تعارض، مورد تعارض این است که لفظ نقض می‌گوید استصحاب در شک در مقتضی حجیت ندارد لفظ یقین می‌گوید حجیت دارد، اما در شک در رافع هر دوی‌شان می‌گویند حجیت دارد. در شک در رافع هم نقض صدق می‌کند و هم یقین صدق می‌کند. پس در شک در رافع دعوا و تعارضی ندارد مشکلی نیست، مشکل فقط در شک در مقتضی است، پس نتیجه این می‌شود که در شک در مقتضی این دو تا ظهور با هم تعارض و تساقط می‌کنند. پس روایت دلالت بر حجیت استصحاب در شک در مقتضی ندارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

پند استاد: ضرورت برنامه ریزی برای تعطیلات

ما طلبه‌ها باید قبل از تعطیلات برنامه تعطیلاتمان را تنظیم کنیم، یا تبلیغ می‌خواهیم برویم یا نوشته‌جات گذشته را تکمیل کنیم، یا مرور کنیم و یا مطالعات خاصی انجام دهیم. در زندگی علمی یک انسان چه طلبه و چه غیر طلبه، باید برنامه داشته باشد که این مدت تعطیلی نوشتنی‌ها را انجام بدهیم، مطالعات را انجام بدهیم، باید برنامه بریزیم، ممکن است آدم موفق به انجام همه‌ی برنامه‌اش نباشد اما اصل بودن برنامه لازم است.

آقایانی هم که برای تبلیغ تشریف می‌برید توجه دارید که شرایط یک شرایط بسیار حساسی است و طوری است که اگر قدیم می‌گفتیم دشمن پشت خاکریزهای ما آمده الآن طوری شده که دشمن در خانه‌های ماست، یعنی خطر از نظر مسائل دینی خانواده‌ها را کاملاً تهدید می‌کند و باید بیشتر فعالیت کنیم، البته نظام اسلامی، حکومت اسلامی یک وظایفی دارند که ان شاء الله در جای خودش انجام می‌دهند ولو اینکه برخی از مسئولین کمال تقصیر را دارند، غایت تقصیر را دارند و انسان تعجب می‌کند که اینها روز قیامت جواب خدا را چه خواهند داد؟ حالا اگر کسی بگوید من امکانات تبلیغی نداشتم، تربیون نداشتم، بودجه نداشتم، بالأخره خودش یک عذر است اما نهادهایی که امروز در این مملکت میلیاردها در اختیارشان بوده، می‌گوئیم در این یک سال شما چه قدمی برای دین برداشتید؟ الآن شخص معینی را نمی‌خواهم عرض کنم، هر نهادی که این بودجه‌های کلان فرهنگی و اجتماعی و دینی در اختیارشان بوده، برای اسلام چه کردید؟ برای حفظ جامعه از فساد چه کردید؟ تمام دولت‌های کفر بیشترین برنامه‌ریزی‌هایشان برای ترویج کفر است، مگر غیر از این است؟ ما بیائیم یک محاسبه‌ای کنیم ببینیم

دولت‌های کفر بودجه‌هایی که برای ترویج فساد قرار می‌دهند بیشتر است یا بودجه‌هایی که برای ترویج کفر و مذاهب باطله دارند بیشتر است؟ به نظر می‌رسد برای ترویج مذاهب باطله خیلی بیشتر خرج می‌کنند، مسیحیت را چقدر ترویج می‌کنند، بهائیت و وهابیت را چقدر ترویج می‌کنند.

من یک چیزی راجع به وهابیت عرض کنم: امروز وهابیت عقاید و مسلک‌شان همانطوری نیست که 20 سال پیش در این حوزه علمیه ما به عنوان آئین وهابیت نوشته شد (که البته در آن زمان بسیار خدمت بزرگی بود). حالا اینها دارند کاملاً در عقاید و افکارشان با حفظ همان افکار باطله‌شان کار می‌کنند. مثلاً اینها تا حالا می‌گفتند عقل کنار برود! حنبلی‌ها جمود عجیبی دارند نسبت به کنار گذاشتن عقل، دیدند در دنیای امروز اینطوری نمی‌توانند پیش بیایند، آمدند برای اعتبار عقل با یک شیوه‌ی دیگر و حفظ این هدفشان، کتاب‌ها نوشتند و تحقیقات کردند، در سایت‌هایشان می‌نویسند اینها که راجع به وهابیت این را می‌گویند دروغ است، اینها دارند کار می‌کنند ولی ما واقعاً کار نمی‌کنیم، نوع حوزه‌ها و روحانیت آن مقداری که باید کار نمی‌کند، از دولت و مسئولین، خیلی بیشتر از اینها انتظار است.

به هر حال آن مقداری که در توانمان است، برای منبر واقعاً مطالعه کنیم، بی مطالعه بالای منبر نرویم، یا یک ربع مانده به منبر یک حدیث را پیدا کنیم و همان را معنا کنیم برای اینکه منبر پر شده باشد، ببینیم مردم چه نیاز دارند و چه سؤالاتی دارند؟ به نظر من شب اول که می‌خواهید منبر بروید اعلام کنید جوان‌ها هر سؤالی دارند بنویسند و به شما بدهند، هر شب چند تا از این سؤالات را روی منبر جواب بدهید، این هم جذابیت پیدا می‌کند و هم خودتان بیشتر مطالعه می‌کنید. امیدوارم که ان شاء الله از این دهه آخر صفر به احسن وجه استفاده کنید.